

رابت وانوی، خروج به تبعید، درس ۷ الف

یوشع ۱-۵، گذرگاه اردن، ختنه جلجال

کتاب یوشع الف. سخنان مقدماتی ۴. رویکردهای معاصر به تأسیس اسرائیل در III. بررسی دروغ گفتن راحاب کتاب یوشع "به پایان رساندیم؛ بخش الف". سخنان مقدماتی؛ و به " III، هفته گذشته، ما با عدد رومی کنعان جزوه مربوط به الف-۴، "رویکردهای معاصر به تأسیس اسرائیل و کنعان "نگاهی انداختیم. ما آن جزوه را خیلی سریع مرور کردیم. ما مدل فتح سنتی و سپس آنچه را که اغلب مدل فتح اصلاح شده نامیده می‌شود، بررسی کردیم، که در آن فقط سه شهر به جای مجموعه‌ای از شهرها در واقع نابود شدند. ما در مورد دیدگاه‌های معاصرتر مطالعات کتاب مقدس جریان اصلی، مدل "مهاجرت" و مدل "شورش دهقانان" بحث کردیم. بنابراین، هفته گذشته در اینجا متوقف شدیم.

این ما را به بخش سوم ب. کتاب ب. ورود به کنعان: یوشع ۱:۱-۱۲:۵. مأموریت یوشع - یوشع ۱:۱-۹ می‌رساند، و این جایی است که امشب، در خود کتاب یوشع، شروع خواهیم کرد. ورود به کنعان: یوشع ۱:۱-۱. متوجه خواهید شد که پنج نکته فرعی در زیر بخش ب وجود دارد. - می‌خواهم فقط چند نکته بسیار کوتاه - «۱۲:۵ در مورد بخش اول و دوم بیان کنم و سپس زمان بیشتری را به بخش سوم اختصاص دهم. یکی از موارد زیر بخش را به خاطر دارید؟ یکی Moab... ب «مأموریت یوشع؛ یوشع ۱:۱-۹» است. کتاب تثنیه، تجدید عهد در دشت‌های از ویژگی‌های برجسته آن، انتقال رهبری از موسی به یوشع بود. در پایان تثنیه ۳۴، موسی درگذشت و اکنون جانشین، رهبر می‌شود و آن جانشین موسی، یوشع است. در آیه ۲ می‌خوانید: «موسی بنده من وفات یافته است. سرزمینی که به ایشان - به بنی اسرائیل - خواهم داد، Jordan اکنون تو [یوشع] و همه این قوم، آماده شوید تا به عبور کنید.» (در آن مأموریت) که تا آیه ۹ ادامه دارد (متوجه خواهید شد که در آیه ۷ به یوشع می‌گویید: «قوی و بسیار شجاع باش. مراقب باش که از تمام شریعتی که بندهام موسی به تو داده است، اطاعت کنی. از آن به راست یا چپ منحرف مشو، تا هر جا که می‌روی موفق باشی.» این الهیات تثنیه است: اگر مطیع باشی، برکت خواهی یافت و موفق خواهی شد. اگر نافرمانی کنی، لعنت عهد و داوری به دنبال آن خواهد آمد. آیه ۸: «کتاب شریعت از دهانت دور نشود. روز و شب در آن تأمل کن تا هر آنچه در آن نوشته شده است را به دقت انجام دهی. آنگاه کامیاب و موفق خواهی شد.» بنابراین این چالشی است که یوشع با رهبری خود به مردم در عبور از اردن، ورود به سرزمین کنعان و در نهایت فتح آن سرزمین می‌دهد.

شماره 2. تحت ب. عبارت "مردم طبق فصل 1: 10-18. مردم طبق یوشع 1: 10-18 بسیج می‌شوند. 2. بسیج می‌شوند" است. در آنجا، در آیه 11، یوشع دستور العمل می‌دهد. او به افسران دستور می‌دهد: "از میان اردوگاه عبور کنید و به مردم بگویید: آذوقه خود را آماده کنید. سه روز دیگر از رودخانه عبور خواهید کرد

تا وارد سرزمینی شوید که خداوند، خدای شما، به شما می‌دهد و آن را تصرف خواهید کرد." بنابراین Jordan اما قبل از انجام این کار، فصل بعدی را دارید، Jordan مردم برای عبور از رودخانه بسیج شدند

فصل 2 از فرستادن جاسوسان به آن سوی یوشع 2 از فرستادن جاسوسان به آن سوی رودخانه می‌گوید. 3. رودخانه قبل از عبور اسرائیل از رودخانه می‌گوید تا ببینند اوضاع در آنجا چگونه است. این شامل داستان راحاب قوم خود را برای دستگیری آنها Jericho فاحشه می‌شود که به آن جاسوسان پناه داد و سپس هنگامی که پادشاه فرستاد، از آنها محافظت کرد. داستان راحاب در فصل 2، داستانی است که توجه زیادی را به خود جلب کرده است و از دیدگاه اخلاق، بحث‌های زیادی را در مورد چگونگی ارزیابی رفتار راحاب برانگیخته است. آیا او با به طوری که آنها نتوانستند آن جاسوسان را دستگیر کنند، کار قابل Jericho گمراه کردن مأموران پادشاه ستایشی انجام داد؟ آیا این کار قابل ستایش است یا چیزی است که باید به خاطر آن مورد انتقاد یا محکومیت قرار گیرد؟ آیا او دروغ نگفت؟

الف. ایمان راحاب

چند دقیقه دیگر به این موضوع برمی‌گردیم، اما فکر می‌کنم به هر شکلی که یوشع باب 2 را می‌خوانید، باید آن را با توجه به دو بخش از عهد جدید بخوانید. یکی عبرانیان ۱۱:۳۱ و دیگری یعقوب ۲:۲۵ است. عبرانیان همان فصلی است که فهرستی طولانی از قهرمانان ایمان دوره عهد عتیق را بازگو می‌کند. در آیه ۳۱ ۱۱ می‌خوانید: «به ایمان، راحاب فاحشه، چون جاسوسان را پذیرفت، با نافرمانندگان کشته نشد.» یعقوب ۲:۲۵ پس از صحبت در مورد ایمان ابراهیم، جزئیات بیشتری در مورد راحاب ارائه می‌دهد. در آنجا آمده است: «به همین ترتیب، آیا راحاب فاحشه نیز به خاطر کاری که کرد، عادل شمرده نشد، وقتی که به جاسوسان جا داد و آنها را به جهت دیگری فرستاد؟» متوجه خواهید شد که هم متن عبرانیان و هم یوشع 2 از ایمان راحاب صحبت می‌کنند. من فکر می‌کنم ایمان راحاب کلید توضیح کاری است که او انجام داد. اگر به یوشع ۲:۳ برگردید، به راحاب پیغامی فرستاد: «مردانی را که نزد تو آمدند و به خانه‌ات وارد شدند، Jericho می‌خوانید که» پادشاه بیرون بیاور، زیرا آنها برای جاسوسی تمام سرزمین آمده‌اند! اما زن آن دو مرد را گرفته و پنهان کرده بود. او گفت: «بله، آن مردان نزد من آمدند، اما من نمی‌دانستم از کجا آمده‌اند. هنگام غروب، وقتی زمان بستن دروازه شهر»! فرا رسید، آنها رفتند. نمی‌دانم از کدام راه رفتند. سریعاً آنها را تعقیب کن. شاید به آنها برسی

اما سپس آیه ۶ به صورت پرانتز به ما می‌گوید که واقعیت ماجرا چه بوده است: «اما و آنها را به پشت بام برده و زیر ساقه‌های کتانی که روی پشت بام چیده بود، پنهان کرده بود.» اما سپس در آیه ۸ می‌خوانید و می‌توانید چیزی از ایمان راحاب را ببینید: «قبل از اینکه جاسوسان شب را بخوابند، او به پشت بام رفت و به آنها

گفت: «می‌دانم که خداوند این سرزمین را به شما داده است و ترس بزرگی از شما بر ما مستولی شده است، به طوری که همه کسانی که در این کشور زندگی می‌کنند به خاطر شما از ترس ذوب می‌شوند. ما شنیده‌ایم که چگونه آب دریای سرخ را برای شما خشک کرد و آنچه را که با Egypt خداوند وقتی از [بیت المقدس] بیرون آمدید، سیحون و عوج، دو پادشاه اموریان در شرق اردن، که آنها را کاملاً نابود کردید، انجام دادید. وقتی این را شنیدیم، دل‌های ما گداخته شد و شجاعت همه به خاطر شما از بین رفت. چرا؟ [زیرا یهوه خدای شما، خدا در آسمان بالا و روی زمین پایین است]». ایمان راحاب نیز همین است. او معتقد بود که یهوه خدای آسمان و زمین است. عمل او در محافظت از آن جاسوسان، عملی بود که از آن ایمان زاده شده بود.

حال، اگر به سوال در مورد ابزاری که او برای محافظت از آنها استفاده کرد برگردیم، ب. اخلاق راحاب مطمئناً موضوع بحث مشروعی است. همانطور که اشاره کردم، اغلب در مورد آن بحث شده است. برخی از نحوه محافظت او از آنها ایراد می‌گیرند. من خودم ترجیح می‌دهم قضاوت در مورد عمل او را کنار بگذارم. کتاب مقدس هیچ انتقادی یا محکومیتی از او نمی‌کند، و عباراتی که در کتاب مقدس - به ویژه متون عهد جدید - وجود دارد، به ویژه در مورد ایمان او، نسبتاً ستودنی هستند. اما این سوال مطرح می‌شود: وظیفه راحاب هنگامی که پادشاه قوم خود را برای دستگیری آن جاسوسان فرستاد چه بود؟ وظیفه او در قبال پادشاه مصر Jericho مصر و همچنین در قبال جاسوسانی که از آنها محافظت می‌کرد چه بود؟ آیا او وظیفه داشت جاسوسان عبری را Jericho در مورد محل اختفای آنها لو دهد؟ به نظر من یعقوب 2:25 کاملاً مثبت به نظر می‌رسد. Jericho به پادشاه مصر یعقوب ۲:۲۵ می‌گوید: «آیا راحاب به خاطر کاری که کرد، عادل شمرده نشد وقتی که جاسوسان را جای داد و» ایشان را به راه دیگری فرستاد؟

ج. نظرات در مورد راحاب

می‌خواهم به این موضوع برگردم و فقط به عنوان مثالی از یک مسئله اخلاقی، زمانی را به آن اختصاص دهم، زیرا فکر می‌کنم چیزی است که ارزش تأمل دارد. اما قبل از انجام این کار، اجازه دهید چند نکته دیگر در مورد راحاب بگویم. او تنها زن در عهد عتیق است که نامش «راحاب» است. فصل اول متی شامل شجره‌نامه عیسی است و در آیه ۵ متی ۱ می‌خوانید: «سلمون پدر بوعز، که مادرش راحاب بود، بوعز پدر عوبید، که مادرش روت بود، عوبید پدر یسی، پدر پادشاه داوود». بنابراین در متی ۱ یک راحاب وجود دارد و اکثر مردم فکر می‌کنند که این راحاب است که از تبار خود مسیح است. یک سنت یهودی وجود دارد که او، پس از فتح، پیامبر شد و در نهایت با یوشع ازدواج کرد و هشت پیامبر از جمله ارمیا از فرزندان او بودند. شواهد کمی برای هیچ یک از این موارد وجود دارد، و مطمئناً هیچ مدرک کتاب مقدسی وجود ندارد، اما نام او در شجره‌نامه مسیح

گنجانده شده است.

اریحا یک دولت-شهر با پادشاه خودش بود. اگر به یوشع ۱۲ نگاه کنید، فهرستی از د. شجاعت راحاب فتح کردند. در آیه ۹ land of Canaan... پادشاهان و شهرهایی دارید که یوشع و بنی اسرائیل در جریان تصرف یکی «... Hebron... یکی؛ پادشاه Jerusalem... یکی؛ پادشاه عای... یکی؛ پادشاه Jericho... می خوانید»: پادشاه بنابراین شما سرزمینی متشکل از دولت-شهرها دارید که هر کدام پادشاه خود را دارند. این به خوبی با آنچه از نامه‌های عمارنه از آن زمان می‌دانیم، مطابقت دارد، جایی که دولت-شهرهایی با حاکمان خود وجود داشتند که با اما کاری که راحاب در آن نوع زمینه اجتماعی انجام داد، کار بسیار Egypt. فرعون در ... مکاتبه می‌کردند خطرناکی بود. در قانون حمورابی، قانون ۱۰۹، مجازات عدم گزارش «یاغی‌ها» مرگ است. بنابراین شهروندان آن زمان تعهدات خاصی برای گزارش یاغی‌ها دارند. مطمئناً کاری که او انجام داد، اگر در حال محافظت از آن جاسوس‌ها دستگیر می‌شد، می‌توانست جان خودش را به خطر بیندازد. بنابراین او کار شجاعانه‌ای انجام داد و عمل او به وضوح از ایمانش ناشی می‌شد. او معتقد بود که یهوه خدای آسمان و زمین است و می‌خواست با آن خدا Jericho... و با قومش شناخته شود، نه با پادشاه

اخلاق اعمال او موضوع کاملاً دیگری است و من می‌خواهم مدتی را صرف اخلاق راحاب - دروغ‌گویی صحبت در مورد آن کنم. فکر می‌کنم سؤالی که داستان راحاب به معنای وسیع‌تری مطرح می‌کند این است: آیا شرایط قابل تصویری وجود دارد که در آن فریب دادن شخص دیگری مجاز باشد؟ حال، می‌توانم آن را دوباره بیان کنم و عنصر دیگری را به آن سؤال اضافه کنم: آیا شرایط قابل تصویری وجود دارد که در آن برای کسی مجاز یا حتی واجب باشد که شخص دیگری را فریب دهد؟ این موضوع، خطرات را افزایش می‌دهد. آیا موقعیت‌هایی وجود دارد که انجام کاری مشابه آنچه راحاب انجام داد،

حالا به نظر من وقتی به چنین سؤالی می‌رسیم، نقطه شروع این است که آن را در **وظیفه شما باشد؟** چارچوب الزامات فرمان نهم قرار دهیم. قانون بنیادی ده فرمان، چارچوبی عینی برای اخلاق فراهم می‌کند. فرمان نهم این است: «علیه همسایه خود شهادت دروغ نده» «پیامدهای فرمان نهم چیست؟ من می‌خواهم به آنچه که آن را الزامی و آنچه را که ممنوع می‌کند، بررسی کنم و این کار را اول از همه با توجه به آنچه که من آن را هدف خاص فرمان نهم می‌نامم، انجام دهم، قبل از اینکه به هدف گسترده‌تر آن بپردازم.

۱. راحاب و فرمان

بنابراین منظور خاص از فرمان نهم، «علیه همسایه خود شهادت دروغ ندهید» چیست؟ زبان این ^{نهم} ممنوعیت، و به ویژه عبارت «شهادت دروغین»، ما را به حوزه رویه قضایی یا فقه می‌رساند. فکر می‌کنم در

جدول دوم قانون - یعنی فرمان‌های ۵ تا ۹ - خواهید دید که آنها درباره رابطه افقی صحبت می‌کنند. چهار فرمان اول درباره رابطه شما با خدا صحبت می‌کنند. سپس، با شروع از فرمان پنجم، «به پدر و مادر خود احترام بگذارید»؛ شش فرمان «قتل نکنید»؛ هفت فرمان «زنا ممنوع است» و هشت فرمان «دزدی ممنوع است» را دارید. اینها روابط بین مردم را تنظیم می‌کنند. در فرمان پنجم، خدا از اقتدار در روابط محافظت می‌کند: «به پدر و مادر خود احترام بگذارید». در فرمان ششم که قتل ممنوع است، او از زندگی محافظت می‌کند. در هفتمین فرمان، که زنا ممنوع است، او از ازدواج محافظت می‌کند. در هشتمین فرمان، او از دارایی‌ها محافظت می‌کند. اینها موارد بسیار اساسی در ساختار هر سازمان اجتماعی هستند. در فرمان نهم، او اجرای سایر فرمان‌ها را از طریق رویه قضایی فراهم می‌کند: «علیه همسایه خود شهادت دروغ ندهید». بنابراین خداوند نه تنها با وضع قوانین، بلکه با وضع مقرراتی برای اجرای آن قوانین از طریق رویه قضایی، مبنایی برای نظم و عدالت در جامعه فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، باید دادگاه عدالت وجود داشته باشد و مقاماتی وجود داشته باشند که حفظ و احیای عدالت را در نظم اجتماعی تضمین کنند. در انجام این کار، یکی از ویژگی‌های مهم این رویه، احضار شهود برای اثبات اتهاماتی است که ممکن است علیه کسی به دلیل نقض یکی از آن احکام دیگر مطرح شود.

من فکر می‌کنم تمام آن رویه قضایی در عبارت فرمان نهم نهفته است: «شهادت دروغ ندهید». تا آنجا که به معنای خاص آن مربوط می‌شود، «شهادت دروغ» به این موضوع دستگاه قضایی اشاره دارد، جایی که شما یک قاضی یا کسی را دارید که اتهام را مطرح می‌کند. قاضی شاهدان را فرا می‌خواند تا مشخص شود که آیا شکایت معتبر است یا خیر، سوگند یاد می‌شود، تصمیمی گرفته می‌شود و حکمی صادر می‌شود.

۲. سیستم قضایی در اسرائیل

در مورد پیشینه قانونی این امر، در تثبیه ۱۸:۱۶ می‌خوانید که قرار بود داوران و مأمورانی منصوب شوند «برای هر یک از قبایل شما در هر شهری که خداوند، خدایتان، به شما داده است، و آنها مردم را عادلانه داوری خواهند کرد. عدالت را منحرف نکنید و جانبداری نشان ندهید. رشوه نپذیرید، زیرا رشوه چشمان خردمندان را کور می‌کند و سخنان صالحان را تحریف می‌کند. تنها از عدالت و انصاف پیروی کنید تا بتوانید در سرزمینی ورود انجام Israel که خداوند، خدایتان، به شما می‌دهد، زندگی کنید و آن را تصاحب کنید.» این کار باید هنگام قرار بود در هر شهر داورانی وجود داشته باشند. اکنون به دوم تواریخ ۵:۱۹ نگاه کنید. در آنجا، Canaan می‌شد درباره یهوشافاط می‌خوانید: «او داورانی را در سرزمین، در هر یک از شهرهای مستحکم... منصوب کرد او به آنها گفت:» به دقت در آنچه انجام می‌دهید، فکر کنید، زیرا شما برای انسان داوری نمی‌کنید، بلکه Judah برای خداوند، که هر زمان که حکم می‌دهید با شماست. اکنون بگذارید ترس خداوند بر شما باشد. با دقت داوری کنید، زیرا با خداوند، خدای ما، هیچ بی‌عدالتی یا جانبداری یا رشوه‌ای وجود ندارد»

همانطور که اشاره کردم، قرار بود یک رویه قضایی وجود داشته باشد. این رویه بر اساس شهادت شهود

برای اثبات حقایق بود. به تثنیه برگردید؛ در تثنیه ۱۵:۱۹ و پس از آن، می‌خوانید: «یک شاهد برای محکوم کردن مردی که متهم به هر جرم یا جنایتی است که ممکن است مرتکب شده باشد، کافی نیست. یک موضوع باید با شهادت دو یا سه شاهد ثابت شود.» بنابراین، در آنجا رویه ای وجود دارد تا اطمینان حاصل شود که اشتباهی رخ نداده است. برای اثبات گناه کسی به دو یا سه شاهد نیاز دارید. اما توجه کنید که از اینجا به کجا می‌رود، و این ما را به عبارت فرمان نهم باز می‌گرداند: «اگر شاهدهی بدخواه برای متهم کردن مردی به جرمی در جایگاه حاضر شود، دو مرد درگیر در دعوا باید در حضور خداوند در برابر کاهنان و قضاتی که در آن زمان بر سر کار هستند، بایستند. قضات باید تحقیقات کاملی انجام دهند و اگر شاهد دروغگو باشد و شهادت دروغ بدهد» («...شهادت دروغ «همان عبارت عبری در فرمان نهم است»: علیه همسایه خود شهادت دروغ ندهید...») («اگر شاهد دروغگو باشد و علیه برادرش شهادت دروغ بدهد، با او همانطور رفتار کنید که قصد داشت با برادرش رفتار کند. باید شر را از میان خود پاک کنید. بقیه مردم خواهند شنید و خواهند ترسید.» بنابراین، می‌بینید، شهادت دروغ دادن یک کار بسیار جدی بود، زیرا شهادت دروغ دادن می‌توانست باعث بی‌عدالتی شود و خدا به عدالت اهمیت می‌دهد. جالب است که در اینجا این شرط آمده است که اگر مشخص شود کسی شاهد دروغین بوده است - صرف نظر از اینکه آن شخص دیگر را به چه چیزی متهم کرده باشد، هر جرمی که ممکن است بوده باشد - خود او مجازات آن جرم را متحمل خواهد شد.

پرونده‌ای را خواندم: جایی در کتاب مقدس، زنی مردی را به آزار یا Midwest چند سال پیش یاد می‌آید تجاوز به خود متهم کرده بود. آن مرد محکوم، به زندان افتاد و 10 یا 15 سال زندان کشید. بعداً، همانطور که بود یا نه - اما بی‌گناهی او ثابت شد. خوب، او 10 سال از عمرش را DNA معلوم شد، شواهدی ارائه شد - نمی‌دانم بر اساس یک شاهد دروغین داده بود. تا آنجا که من می‌دانم، زنی که او را به این کار متهم کرده بود، هرگز واقعاً مجبور به تحمل هیچ چیزی نشد. او مجبور به گذراندن حکمش نشد. سیستم قضایی ما به این شکل کار می‌کند، اما اینجا در تثنیه اینطور کار نمی‌کند. شهادت دروغ دادن یک کار جدی بود. من فکر می‌کنم به طور کلی آنچه در تاریخ بشر می‌بینید این است که خداوند در این زمینه از رویه قضایی، حکم «شهادت دروغ ندهید» را وضع کرده است، اما انسان‌های سقوط کرده اغلب سیستم را وارونه می‌کنند و سعی می‌کنند از سیستم قضایی در تضاد با هدف اساسی آن استفاده کنند. خداوند این رویه را می‌دهد تا هر فردی را از عدالت و حمایت مطمئن کند، و اغلب مردم سعی می‌کنند از این رویه برای ایجاد بی‌عدالتی استفاده کنند. به همین دلیل است که این دستور وجود دارد: «علیه... همسایه خود شهادت دروغ ندهید»

بگذارید مثال دیگری از عهد عتیق برای شما بزنم. اول مثال دیگر: تاکستان نابوت (اول پادشاهان ۲۱). ۳. پادشاهان ۲۱ تصرف تاکستان نابوت توسط اخاب را شرح می‌دهد و داستان جالبی است. همانطور که به یاد دارید، پرستشگر بعل و عشتاروت بود. آبه ۴ از اول پادشاهان ۲۱، Phoenicia اخاب با ایزابل ازدواج کرده بود که اهل

می‌گوید وقتی نابوت از فروش تاکستان خود به اخاب خودداری کرد، «اخاب با عصبانیت و اخمو به خانه رفت زیرا نابوت یزرعیلی گفته بود»: میراث پدرانم را به تو نخواهم داد.» او با اخم روی تخت خود دراز کشید و از خوردن غذا امتناع ورزید. همسرش ایزابل وارد شد و از او پرسید: «چرا اینقدر اخمو هستی؟ چرا غذا نمی‌خوری؟» «او به او پاسخ داد:» زیرا به نابوت یزرعیلی گفتم: تاکستان خود را به من بفروش؛ یا اگر ترجیح می‌دهی، تاکستان دیگری به جای آن به تو می‌دهم.» اما او گفت: «تاکستان خود را به تو نمی‌دهم.» ایزابل گفت: «برخیز و بخور! شاد باش. من تاکستان نابوت یزرعیلی را برای Israel آیا اینگونه به عنوان پادشاه عمل می‌کنی.» تو خواهم آورد.» بنابراین او نامه‌هایی به نام اخاب نوشت، مهر او را بر آنها گذاشت و آنها را برای بزرگان و اشرافی که در شهر نابوت با او زندگی می‌کردند، فرستاد. در آن نامه‌ها نوشت: «روز روزه را اعلام کنید و نابوت را در جایگاهی بلند در میان مردم بنشانید. اما [توجه کنید] دو نفر از ارادل را روبروی او بنشانید و از آنها شهادت دهید که او هم خدا و هم پادشاه را نفرین کرده است.» به عبارت دیگر، از آنها بخواهید که شهادت دروغ بدهند.» پس او را بیرون ببرید و سنگسارش کنید تا بمیرد.» پس بزرگان و اشرافی که در شهر نابوت زندگی می‌کردند، همانطور که ایزابل در نامه‌هایی که به آنها نوشته بود، دستور داده بود، عمل کردند. آنها روزه را اعلام کردند و نابوت را در جایگاهی برجسته در میان مردم نشانند. سپس دو ارادل آمدند و روبروی او نشستند و نابوت را در برابر مردم متهم کردند و گفتند: «نابوت هم خدا و هم پادشاه را نفرین کرده است.» این یعنی شهادت دروغ در یک رویه قضایی، و نتیجه آن بی‌عدالتی بود. نابوت را بیرون آوردند و به قتل رساندند.

به متی ۲۶:۵۹ نگاه کنید. این زمانی است که عیسی در برابر مثال دیگر (عیسی) متی ۲۶:۵۹ (۴. سنهدرین است. در آنجا می‌خوانید): کاهنان اعظم و تمام سنهدرین به دنبال **شواهد دروغین** علیه عیسی بودند تا بتوانند او را به قتل برسانند. اما هیچ مدرکی پیدا نکردند، اگرچه **شاهدان دروغین زیادی** پیش آمدند.» این تلاشی برای براندازی رویه‌های قضایی است تا بی‌عدالتی به جای عدالت غالب شود. بنابراین فکر می‌کنم اگر به جایی که شروع کردیم برگردیم و اعمال راحاب را در چارچوب مفاد فرمان نهم قرار دهیم، می‌بینیم که این فرمان به طور خاص در مورد رویه قضایی و روشی که سخنان یک شخص باید باعث شود عدالت به جای بی‌عدالتی در رابطه با همسایه‌اش غالب شود، صحبت می‌کند. در مورد هدف گسترده‌تر فرمان نهم، فکر می‌کنم مطمئناً پیامدهای گسترده‌تری دارد و فراتر از محدودیت‌های متن و عملکرد آن در محیط قضایی است. فکر می‌کنم روح یا معنای گسترده‌تر این فرمان این است که ما را ملزم می‌کند با شهادت یا کلمات خود به همسایه خود خدمت کنیم تا سخنان ما باعث بی‌عدالتی بر همسایه‌مان نشود. به عبارت دیگر، حق همسایه ما باید نه تنها در دادگاه، بلکه در زندگی روزمره نیز با سخنان ما تضمین و محافظت شود. تهمت زدن به کسی، پخش شایعاتی در مورد کسی که به آنها و شهرتشان آسیب می‌رساند، بسیار آسان است. حتی می‌توان در مورد کسی خارج از فصل «حقیقت» گفت. به عبارت دیگر، شاید شما ممکن است اطلاعاتی را منتشر کنید که ممکن است در مورد گذشته کسی درست باشد. این

اطلاعات دیگر مرتبط نیستند، اما به اعتبار فرد آسیب می‌رسانند. من فکر می‌کنم این نقض این فرمان است.

آیا دروغ گفتن مجاز است؟ ۵.

الف ۴. موقعیت

اما مواردی وجود دارد که در آنها اجرای فرمان نهم دشوار می‌شود، و فکر می‌کنم اینجاست که به موقعیتی می‌رسیم که راحاب در آن قرار داشت. سپس به این سوال می‌رسیم: آیا فریب دادن شخص دیگری برای جلوگیری از بی‌عدالتی علیه همسایه‌اش مجاز است؟ حال، با این اوصاف، اغلب این سوال به شکلی صریح‌تر یا مستقیم‌تر مطرح می‌شود: آیا دروغ گفتن مجاز است؟ اگر به یوشع، فصل ۲، برگردیم، آیا این کاری نیست که راحاب انجام داد؟ مأموران پادشاه وارد می‌شوند و او می‌گوید: «بله، آنها اینجا بودند، اما رفتند. من نمی‌دانم از کدام طرف رفتند»؛ اما او آنها را روی پشت بام گذاشته و پنهان کرده بود. بنابراین اگر سوال «آیا دروغ گفتن مجاز است؟» را مطرح کنید و سپس به نحوه پاسخ به آن نگاه کنید، فکر می‌کنم اساساً چهار پاسخ وجود دارد که من با آنها مواجه شده‌ام. اجازه دهید سریع آنها را مرور کنم و سپس کمی در مورد آنها بحث خواهیم کرد.

آیا دروغ گفتن مجاز است؟ برخی می‌گویند: «نه؛ بدون استثنا، هرگز مجاز نیست.» این پاسخ می‌گوید که راحاب در کاری که انجام داد اشتباه کرد زیرا دروغ گفت. این یک سر طیف است. سر دیگر طیف به این سوال که «آیا دروغ گفتن مجاز است؟» «پاسخ» بله «می‌دهد، اما آنها در چارچوب آنچه که معمولاً اخلاق موقعیتی نامیده می‌شود، پاسخ» بله «می‌دهند، که استدلال می‌کند هیچ استاندارد عینی اخلاقی وجود ندارد. شما باید در هر موقعیت معین با اعمال قانون عشق، درست یا غلط را تعیین کنید. مردی به نام جوزف فلچر سال‌ها پیش کتابی به نام *اخلاق موقعیتی نوشت* و این موضع اساسی بود که او برای آن استدلال کرد: هیچ استاندارد عینی وجود ندارد. شما فقط قانون عشق را در هر موقعیتی اعمال می‌کنید و هر کجا که این شما را هدایت کند، همان پاسخ است. من فکر می‌کنم این موضع با هنجارهای کتاب مقدس در تضاد است، زیرا مطمئناً ده فرمان یک استاندارد عینی هستند. یک استاندارد عینی وجود دارد، اما این سر دیگر طیف است.

موضع سومی به این سوال که «آیا دروغ گفتن مجاز است؟» «پاسخ» بله «می‌دهد؛ اما این پاسخ با این قید همراه است: دروغ گفتن *فقط* در شرایط حاد که در آن تضاد وظایف وجود دارد، مجاز است. طرفداران این دیدگاه می‌گویند شرایط حاد خاصی وجود دارد که در آن تضاد وظایف وجود دارد و در چنین موقعیت‌هایی روح فرمان نهم بر نوعی گزاره رسمی مطابق با واقعیت - به عبارت دیگر، یک گزاره رسمی از «حقیقت» - اولویت دارد. در تضاد وظایف، روح فرمان نهم بر نوعی گزاره رسمی از حقیقت کامل اولویت دارد. به این موضوع برمی‌گردم و بعداً بیشتر در مورد آن بحث خواهیم کرد.

پاسخ چهارم به این سوال که «آیا دروغ گفتن مجاز است؟» «پاسخ» نه «می‌دهد، اما سپس به تعریف مجدد

دروغ «می‌پردازد تا موقعیت‌هایی را در نظر بگیرد که در آنها گفتن یا اشاره کردن به چیزی که حقیقت ندارد،» حداقل طبق تعریف، دروغ محسوب نمی‌شود. حالا می‌توانید بگویید: «این فقط از نظر معناشناسی است.» خوب، شاید به آن یکی برمی‌گردیم و آن را نیز بررسی خواهیم کرد.

فکر می‌کنم اینها چهار موضع هستند. آیا دروغ گفتن مجاز است؟ نه، هرگز. یا به اخلاق موقعیتی بروید که هیچ معیار اخلاقی وجود ندارد؛ اما این با کلام خدا در تضاد است. سوم، شما در شرایط خاص و بحرانی با برخورد شرایط یا برخورد تعهدات مواجه می‌شوید که در آن روح فرمان نهم بر نص قانون اولویت پیدا می‌کند. برای مورد چهارم، پاسخ به «آیا دروغ گفتن مجاز است؟» «نه» است، اما سپس «دروغ» دوباره تعریف می‌شود. تا موقعیت‌هایی را در نظر بگیرد که در آنها نگفتن حقیقت دروغ تلقی نمی‌شود، حداقل نه طبق تعریف. ب. بحث در مورد 4 موضع

اول می‌خواهم به سراغ نکته‌ی سوم بروم. آیا دروغ گفتن مجاز است؟ بله، اما فقط در جایی که این تضاد تعهدات وجود دارد و روح فرمان نهم بر بیان رسمی حقیقت اولویت دارد. حال، اگر این را در متن فرمان نهم قرار دهیم، جالب است. فرمان نهم به گونه‌ای متفاوت از «دروغ نگو» بیان شده است. این چیزی نیست که می‌گوید. فرمان نهم می‌گوید: «علیه همسایه‌ات شهادت دروغ نده.» فکر می‌کنم باید توجه کنیم که این یک نوع فرمان انتزاعی «دروغ نگو» نیست. این فرمولی است که همسایه در آن دخیل است. با حرف زدن به همسایه‌ات آسیبی نرسانی.» فکر می‌کنم/این جمله‌بندی، زاویه‌ی دید متفاوتی نسبت به یک ممنوعیت ساده و غیرشخصی علیه دروغ گفتن به این فرمان می‌دهد. اینطور نیست. این ممنوعیتی است که شخص دیگری در آن دخیل است. جوهره‌ی آن این است: «با حرف‌هایت به همسایه‌ات آسیب نرسانی.» فکر می‌کنم می‌توانیم بگوییم که سه عنصر در این امر دخیل هستند: شما، همسایه‌تان و موقعیت. هر سه‌ی اینها تحت امر خدا هستند. موقعیت‌های خاصی شما و همسایه‌تان را درگیر می‌کند. ما این موقعیت را واقعیت می‌نامیم. بنابراین شما آن سه عنصر را دارید: شما، همسایه‌تان و واقعیت، همه در برابر دیدگان خدا. آنچه خدا عموماً از ما می‌خواهد این است که وقتی صحبت می‌کنیم، هم واقعیت و هم همسایه را در نظر داشته باشیم. شما نمی‌توانید واقعیت را به خاطر همسایه‌تان انکار کنید، اما نمی‌توانید همسایه‌تان را به خاطر واقعیت انکار کنید. اینجا است که تضاد تعهد پیش می‌آید. گاهی اوقات موقعیت‌هایی پیدا می‌کنید که در آنها بین تعهد به همسایه و تعهد به صحبت در مورد واقعیت، تضاد وجود دارد. سپس سوال این است که آیا موقعیت‌هایی وجود دارد که در آنها باید تعهد خود به همسایه‌مان را به عنوان تعهدی بالاتر از شهادت خود به واقعیت در نظر بگیریم؟

طرفداران موضع سوم می‌گویند کسی که می‌گوید در هر موقعیتی ما ملزم به یک گزاره رسمی مطابق با واقعیت هستیم، در واقع متن قانون (یعنی نهمین فرمان) را از روح یا نیت آن جدا کرده است. به این ترتیب، آنها ممکن است با پایبندی به این شیوه کاملاً رسمی، در واقع از فرمان تخطی کنند. به عبارت دیگر، پایبندی به متن قانون در واقع روح یا نیت قانون را نقض می‌کند. مطمئناً باید در نظر داشته باشیم که روح قانون قطعاً نمی‌تواند از

متن آن جدا شود، اما عکس آن نیز صادق است: متن نباید از روح آن جدا شود. آنچه در اینجا دارید، گفتن حقیقت در رابطه است زیرا شخص دیگری درگیر است، نه حقیقت به صورت انتزاعی.

بنابراین طرفداران آن موضع سوم می‌گویند: «بله، دروغ گفتن مجاز است - اما فقط در شرایط بسیار سختی که در آن تضاد تعهدات وجود دارد و سخنان ما باید تضمین کند که عدالت به همسایه ما می‌رسد نه بی‌عدالتی.» بنابراین کسی مانند راحاب با انجام کاری که انجام داد، کاملاً در اطاعت از روح یا هدف فرمان نهم موجه بود.

ج. بحث چارلز هاج

حال، در پاسخ به دیدگاه چهارم، مدافعان به این سوال که «آیا دروغ گفتن مجاز است؟» پاسخ «نه» می‌دهند، اما سپس منظور از اصطلاح «دروغ» را دوباره تعریف می‌کنند. به استنادات خود در صفحه ۴۶ نگاه کنید. این از کتاب «الهیات سیستماتیک» چارلز هاج و بحث او در مورد ده فرمان، و در اینجا به طور خاص بحث او در مورد فرمان نهم، گرفته شده است. می‌توانم بگویم بحث او در مورد ده فرمان بسیار مفید است؛ نسبتاً طولانی و مفصل است، اما جلد سوم «الهیات سیستماتیک» او در مورد شرح تعهدات و وظایف ده فرمان بسیار مفید است. توجه کنید که او چه می‌گوید: قصد فریب دادن عنصری در ایده دروغ‌گویی است، اما حتی این هم همیشه قابل سرزنش نیست. وقتی فرعون به «قابله‌های عبری دستور داد که فرزندان پسر زنان هم‌میهنان خود را بکشند، آنها از او نافرمانی کردند و وقتی به خاطر نافرمانی خود مورد بازخواست قرار گرفتند، گفتند: «زنان عبری مانند زنان مصری نیستند، زیرا آنها سرزنده‌ترند و قبل از اینکه قابله‌ها به آنها برسند، زایمان می‌کنند. بنابراین خدا با قابله‌ها به خوبی رفتار کرد و مردم چند برابر شدند و بسیار قدرتمند شدند.» در اول سموئیل ۱۶: ۱-۲ [که بسیار جالب است - کمی بعد به این موضوع برمی‌گردیم]، می‌خوانیم که خدا به سموئیل گفت: «من تو را نزد یسای بیت‌لحمی می‌فرستم، زیرا پادشاهی از میان پسرانش برای خود تعیین کرده‌ام.» و سموئیل گفت: «چگونه می‌توانم بروم؟ اگر شائول این را بشنود، مرا خواهد کشت.» به یاد داشته باشید، شائول در فصل ۱۵ از پادشاهی برکنار شده بود، و اکنون خدا سموئیل را می‌فرستد تا جانشین شائول را مسح کند. خدا می‌گوید: «برو آنجا و این کار را بکن»، اما سموئیل اعتراض می‌کند: اگر شائول بشنود، مرا خواهد کشت.» و خداوند گفت: «یک گوساله با خود ببر و بگو که آمده‌ام تا برای خداوند قربانی کنم.» گفته می‌شود که در اینجا، موردی از یک فریب عمدی که در واقع دستور داده شده بود، وجود دارد. Bethlehem قرار بود شائول در مورد هدف سفر سموئیل به... فریب داده شود.

رفتار الیشع که در دوم پادشاهان ۱۴: ۶-۲۰ ثبت شده است، از این هم برجسته‌تر است. پادشاه و هنگامی که آنها نزد او آمدند، الیشع به درگاه Dothan سربازانی را برای دستگیری پیامبر به... فرستاد Syria

خداوند دعا کرد و گفت: «این قوم را به کوری مبتلا کن.» و او طبق کلام الیشع آنها را به کوری مبتلا کرد. و الیشع به آنها گفت: «راه این نیست، و این شهر هم نیست. از من پیروی کنید، و من شما را به مردی که می‌جوید، الیشع گفت: «Samaria و هنگامی که وارد... شدند. Samaria خواهم رساند.» اما او آنها را به... هدایت کرد خداوند، چشمان این مردان را باز کن تا ببینند.» و خداوند چشمان آنها را باز کرد و آنها دیدند؛ و اینک، آنها در « [یعنی در دست دشمن خود] بودند. با این حال، پیامبر اجازه نداد که به آنها آسیبی برسد، بلکه Samaria میان دستور داد که به آنها غذا داده شود و به نزد اربابشان بازگردانده شوند. نمونه‌هایی از این نوع فریب در عهد عتیق فراوان است. برخی از آنها صرفاً سوابق ثبت‌شده‌ای هستند بدون هیچ نشانه‌ای که نشان دهد چگونه در نظر خداوند مورد توجه قرار گرفته‌اند، اما برخی دیگر، مانند مواردی که در بالا ذکر شد، یا مستقیماً یا به طور وارداتی، تأیید الهی را دریافت کرده‌اند.

هاج به طور کلی در مورد این نوع موقعیت‌ها اظهار نظر می‌کند: «احساس عمومی در میان اخلاق‌گرایان این است که ترندهای جنگی مجاز هستند. اینکه نه تنها پنهان کردن حرکات عمدی از دشمن، بلکه گمراه کردن آنها در مورد نیت خود نیز قانونی است. بخش بزرگی از مهارت یک فرمانده نظامی در تشخیص نیت دشمن خود جنگ، Iraq در حین بررسی پاسخ خود است. این یک رویه نسبتاً رایج در استراتژی‌های نظامی است.» البته، در آنها همه این تفنگداران دریایی را در کشتی‌هایشان در ساحل داشتند. به نظر می‌رسد که آنها قصد حمله از یک جهت خاص را دارند، اما سپس از طرف دیگر آمدند، که یک چیز رایج است.» کمتر کسی آنقدر دقیق [این موضوع را فراتر می‌برد] که از روشن نگه داشتن چراغ در اتاقی که احتمال سرقت وجود دارد، خودداری کند، با «این هدف که این تصور را ایجاد کند که اعضای خانواده در حالت آماده‌باش هستند

هاج در اینجا از یک مثال جالب دیگر استفاده می‌کند. ما در زمانی زندگی می‌کنیم که می‌توانید این تایمرها را تنظیم کنید، بنابراین اگر برای یک هفته به سفر می‌روید، چراغ‌های شما هر شب که هوا تاریک می‌شود روشن می‌شوند و ساعت ۱۰ یا ۱۱ خاموش می‌شوند. نمی‌دانم آیا شما این کار را می‌کنید یا نه؛ ما گاهی اوقات این کار را کرده‌ایم. هدف چیست؟ فکر می‌کنم منظور او همین است: شما می‌خواهید مردم را فریب دهید تا فکر کنند که در خانه هستید. آیا انجام این کار از نظر اخلاقی یا معنوی اشکالی دارد؟

بر این اساس، عموماً پذیرفته شده است که در یک دروغ جنایی، نه تنها باید اعلام و اشاره به آنچه دروغ است و قصد فریب وجود داشته باشد، بلکه نقض نوعی تعهد نیز باید وجود داشته باشد. اگر هرگونه پیچیدگی در شرایطی وجود داشته باشد که در آن انسان ملزم به گفتن حقیقت نباشد، کسانی که این اعلام و اشاره به آنها صورت می‌گیرد، حق ندارند از او چنین انتظاری داشته باشند. یک ژنرال هیچ الزامی برای آشکار کردن حرکات مورد نظر خود برای دشمنانش ندارد و دشمن او حق ندارد فرض کند که قصد ظاهری او هدف واقعی اوست! الیشع هیچ الزامی برای کمک به سوری‌ها در تأمین امنیت جان او و گرفتن جانش نداشت. آنها حق نداشتند فرض کنند که او به این ترتیب به آنها کمک خواهد کرد و بنابراین او در گمراه کردن آنها مرتکب اشتباهی نشده است. اغلب گفته

می‌شود که قانون فوق الذکر در مورد زمانی که یک دزد کیف پول شما را تصاحب می‌کند، صدق می‌کند. گفته می‌شود که انکار اینکه چیز ارزشمندی در آن دارید، درست است. شما ملزم به کمک به او در ارتکاب جرم «نیستید. او حق ندارد فرض کند که شما دستیابی به هدف او را تسهیل خواهید کرد».

حالا این یک مورد جالب است. به نظر هاج توجه کنید - این خیلی واضح نیست: «الزام به راستگویی بسیار جدی است، و وقتی انتخاب‌های باقی مانده برای یک مرد دروغ گفتن یا از دست دادن پولش است، بهتر است پولش را رها کند. از طرف دیگر» [«و اینجا می‌بینید که وارد یک زمینه متفاوت می‌شوید»]، «اگر مادری قاتلی را در تعقیب فرزندش ببیند، حق کامل دارد که او را به هر وسیله‌ای که در توان دارد گمراه کند، زیرا تعهد کلی به راستگویی در پرتو تعهد بالاتر، فعلاً ادغام یا از بین رفته است.» به عبارت دیگر، اگر جان فرزندان در خطر است، شما هیچ تعهدی برای کمک به فردی که می‌خواهد آن جان را بگیرد، ندارید. شما کاملاً موظف هستید هر کاری که می‌توانید برای محافظت از آن کودک انجام دهید.

هاج می‌گوید: «این اصل با سوءاستفاده‌ی احتمالی یا واقعی‌اش بی‌اعتبار نمی‌شود؛ به راحتی می‌توان از آن سوءاستفاده کرد» [«ببینید، اینجاست که باید بسنجید و مراقب باشید که چگونه این مرزها را ترسیم می‌کنید.] به شدت مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. یسوعیان معتقد بودند که تعهد به ارتقای خیر کلیسا، هر تعهد دیگری را در خود جذب یا جایگزین می‌کند؛ و بنابراین در سیستم آنها، نه تنها دروغ بدون قید و شرط، بلکه شهادت دروغ، سرقت و حتی ترور نیز در صورت ارتکاب با هدف ارتقای منافع کلیسا، قانونی می‌شد. علیرغم این احتمال سوءاستفاده، این اصل که تعهد بالاتر، تعهد پایین‌تر را تبرئه می‌کند، پابرجاست.» اکنون در آن مرحله، دوباره به پاسخ شماره سه برمی‌گردید: تعهد بالاتر و تضاد تعهد. درجه‌بندی‌هایی از تعهدات وجود دارد.

اما توجه کنید که او از این هم فراتر می‌رود، و این همان چیزی است که موضع هاج را از موضع سوم متمایز می‌کند.» سوالی که اکنون مورد بررسی است این نیست که آیا انجام کار نادرست هرگز درست است، که یک تک‌صدایی است، و همچنین این سوال که «آیا دروغ گفتن هرگز درست است؟» نیست، بلکه این است که «چه یک جمله نادرست، نیست، بلکه باید ، *ennunciatio falsium* چیزی دروغ محسوب می‌شود؟» (این صرفاً یک قصد فریب وجود داشته باشد، زمانی که از ما انتظار می‌رود و موظف به گفتن حقیقت هستیم. یعنی شرایطی وجود دارد که در آن انسان موظف به گفتن حقیقت نیست، و بنابراین مواردی وجود دارد که گفتن یا اشاره کردن به چیزی که درست نیست، دروغ نیست.» این جوهره موضع هاج است.» بسیار بهتر است که یک انسان بمیرد یا اجازه دهد قتل انجام شود تا اینکه در برابر خدا گناه کند. هیچ چیز نمی‌توانست شهادی مسیحی را وسوسه کند تا با انکار مسیح یا با اعتراف به اعتقاد به خدایان دروغین، جان خود یا برادرانشان را نجات دهند. در این موارد، وظیفه بیان حقیقت به طور کامل وجود داشت. اما در مورد یک فرمانده کل در زمان جنگ، وظیفه‌ای برای بیان نیات واقعی خود به دشمن وجود ندارد. فریب عمدی در مورد او، دروغ اخلاقی نیست.» بنابراین، آیا دروغ گفتن مجاز است؟ اگر اینطور بیان کنید، هاج می‌گوید: «نه، اینطور نیست.» اما سپس شما دروغ را دوباره تعریف

می‌کنید تا موقعیت‌هایی را در نظر بگیرید که در آنها گفتن چیزی که درست نیست یا گفتن چیزی که درست نیست، طبق تعریف دروغ محسوب نمی‌شود.

می‌خواهم به پاسخ اول برگردم. آیا دروغ د. والتر کایزر: دروغ گفتن همیشه اشتباه است، راحاب مقصر بود گفتن مجاز است؟ - نه، بدون استثنا. به نظر من احتمالاً قوی‌ترین مدافع فعلی دیدگاه اول، والتر کایزر است. این پاسخ او در کتابش «به سوی اخلاق عهد عتیق» است. کایزر در بحث خود در مورد این سوال، هم راحاب و هم قابله‌های عبری را در پاسخشان به فرعون مقصر می‌داند. او بخش زیادی از استدلال خود را بر تمایزی که قائل می‌شود، بنا می‌کند و از تعریف مرد دیگری که در ادامه به نقل قول خود خواهیم پرداخت، پیروی می‌کند. اما او بین آنچه پنهان‌کاری و دروغ‌گویی می‌نامد، تمایز قائل می‌شود. به عبارت دیگر، او استدلال می‌کند که در شرایط خاص، پنهان کردن چیزی از شخص دیگر مجاز است، اما دروغ گفتن به شخص دیگر هرگز مجاز نیست. در مورد راحاب و آن متون عهد جدید، او می‌گوید که راحاب به خاطر ایمانش مورد ستایش قرار گرفته است، نه به خاطر دروغ‌گویی‌اش.

به صفحه ۴۹ نقل قول‌هایتان نگاه کنید. در پاراگراف میانی، کایزر می‌گوید: «مسئله مورد بحث در مورد قابله‌ها و راحاب این است که آیا خداوند روش‌های مشکوکی را که با کمال شخصیت او و تحقق هدف اراده‌اش بیگانه هستند، به رسمیت می‌شناسد و تأیید می‌کند؟ آیا ایمان قوی می‌تواند در کنار ضعف‌های بی‌ایمانی وجود داشته باشد و به کار گرفته شود؟ درست است که عبرانیان ۱۱:۳۱ راحاب را به عنوان یک زن با ایمان معرفی می‌کند: به ایمان، راحاب فاحشه، چون از جاسوسان استقبال کرد، با کسانی که نافرمانی کردند کشته نشد.» «به همین ترتیب، یعقوب ۲:۲۵»: «آیا حتی راحاب فاحشه نیز به خاطر کاری که کرد، عادل شمرده نشد، وقتی که به جاسوسان جا داد و آنها را به جهت دیگری فرستاد؟» «اما، نظر او این است: [حوزه‌های ایمان راحاب باید کاملاً بیش از آنکه از پادشاه Israel رعایت شود. دروغ‌گویی او نبود که باعث شناخت الهی او شد؛ بلکه ایمان او بود. او شواهد ایمان او در اعمال پذیرش Jericho. بت‌رسد، به خداوند خدای عبرانیان و عمل خدا در خروج ایمان داشت جاسوسان و فرستادن آنها به راهی دیگر دیده می‌شد. بنابراین، او کاملاً در چارچوب اخلاق کتاب مقدس، مانند احترام به تقدس و شخصیت خدا، عمل می‌کرد، زمانی که جاسوسان را پنهان کرد و احتیاط مشروع را در فرستادن آنها به راهی دیگر انجام داد. اما دروغ‌گویی او [حداقل از نظر قیصر [یک وسیله غیر ضروری برای هر دو پاسخ تأیید شده فوق بود.

خب، اگر قرار بود حقیقت را بگویم، تقریباً همین را می‌توانست بگوید. بعد به این سوال می‌رسید که «آیا این خدا را وسوسه نمی‌کند؟» «یک دقیقه این سوال را نگه دارید؛ به آن برمی‌گردیم. مثال‌های دیگری هم وجود دارد. کوری تن بوم دروغ نمی‌گفت. او انتظار داشت خدا مداخله کند. برادر اندرو، در قاچاق کتاب مقدس، دروغ نمی‌گفت و انتظار داشت خدا مداخله کند. پس این سوال را یک لحظه نگه دارید.

آخرین نظر در صفحه ۴۹، در مورد قابله‌های عبری، متوجه می‌شوید که قیصر چه می‌گوید: «در حالی که ما موافقیم که فرعون از حق دانستن همه حقایق دست کشیده است، و در حالی که این می‌تواند یک مورد مشروع باشد - یک مورد پنهان‌کاری مشروع، درست مانند مورد شائول و سموئیل، ما نمی‌توانیم موافق باشیم که قابله‌ها حق دروغ گفتن داشتند. فرعون لیاقت دانستن همه حقیقت را ندارد، اما قابله‌ها به خدا مدیونند که فقط حقیقت را بگویند. اگر آنها واقعاً در طول ماه‌های برنامه جدید فرعون حتی یک زایمان مردانه عبری هم نداشتند، پاسخ آنها قابل ستایش و طبق اخلاق عهد عتیق موجه بود. با این حال، اگر آنها تا حدی راست می‌گفتند و تا حدی دروغ، آنها به همان اندازه راحاب، ابراهیم، اسحاق یا یعقوب وقتی دروغ می‌گفتند، سزاوار سرزنش بودند.» - به نظر قیصر، نکته ابراهیم وجود دارد.

حالا ما آن پاراگراف‌ها را از کایزر خوانده‌ایم، و چیزی که قبلاً اشاره کردم این بود که دیدگاه او واقعاً مبتنی بر تمایزی است که بین دروغ‌گویی و پنهان‌کاری قائل می‌شود. به صفحه ۴۸ برگردید. او می‌گوید آسا ماهان در مورد این تعریف به شیوه زیر اظهار نظر کرده است، و او نیز از ماهان نقل قول می‌کند: او می‌گوید: «فریب باید عمدی باشد زیرا گناه به عامل آن نسبت داده نمی‌شود، زیرا جرم تحت عنوان دیگری غیر از دروغ‌گویی قرار می‌گیرد. فرد یا افراد فریب‌خورده باید ادعای دانستن حقیقت را داشته باشند، اگر چیزی ابلاغ شده باشد، در غیر این صورت هیچ تعهدی در عمل فریب نقض نمی‌شود.» و چند جمله بعدی: «دروغ گفتن باید به دقت از پنهان‌کاری متمایز شود. پنهان کردن حقایق از فردی که حق فریب دادن او را نداریم، مناسب است. پنهان‌کاری گناه است، زمانی و تنها زمانی که تعهدی برای آشکار کردن واقعیتی که پنهان شده وجود داشته باشد.» بنابراین این تمایزی است که او قائل می‌شود.

او ادامه می‌دهد: «اهمیت این تعریف را می‌توان در مواردی مشاهده کرد که پنهان‌کاری بدون اینکه یک شر اخلاقی باشد، وجود داشته است. بنابراین ماهان تعلیم می‌دهد که پنهان‌کاری زمانی که تعهد اخلاقی را نقض نکند، مناسب یا حتی یک وظیفه است. چندین مثال، انواع این موقعیت‌ها را نشان می‌دهند. پنهان‌کاری زمانی درخواست می‌شود که فردی که حقیقت از او پنهان شده است، از حق خود گذشته باشد یا هیچ ادعای مشروعی نسبت به آن حقیقت نداشته باشد. و او اینگونه اول سموئیل ۱۶ را درک می‌کند. [این موضع شائول در اول سموئیل ۱۶: ۱-۳ بود. خدا به سموئیل دستور داد: «قرص خود را با روغن پر کن و برو. من تو را نزد یسی بیت‌لحمی می‌فرستم. من یکی از پسران او را به عنوان پادشاه انتخاب کرده‌ام.» اما سموئیل گفت: «چگونه می‌توانم بروم؟ شائول این را خواهد شنید و مرا خواهد کشت.» خداوند فرمود: «گوساله‌ای با خود ببر و بگو: «آمده‌ام تا برای خداوند قربانی کنم.»» حال به نظر در پاراگراف بعدی توجه کنید: «بدون شک از جان موری، در اینجا مجوز الهی برای پنهان‌کاری به وسیله‌ی عبارتی غیر از آنچه هدف اصلی دیدار سموئیل از یسی را فاش می‌کرد، وجود دارد. اما به همان اندازه مهم است که توجه داشته باشیم که سموئیل هیچ حق ویژه‌ای برای گفتن دروغ نیز نداشت. تنها نکته‌ای که می‌توان به طور مشروع بیان کرد این است که پنهان‌کاری در برخی موقعیت‌ها دروغ‌گویی

نیست. فقط آنچه حقیقت داشت به شائلول ارائه شد. در مورد نیات نهایی شائلول، هیچ چیز تأیید یا رد نمی‌شود و هیچ در این زمان ترغیب Bethlehem چیز ذهن شائلول را به بررسی انگیزه‌های نهایی سموئیل برای رفتن به آنجا نکرد. و چنین سوالاتی مشکل کاملاً متفاوتی را ایجاد کرده‌اند، وقتی او با سموئیل روبرو شد، باید از تأیید یا انکار آن اهداف اجتناب می‌کرد، وگرنه با خشم افشاگری شائلول روبرو می‌شد.

حالا، می‌بینید، فکر می‌کنم قیصر اینجا تمایزی قائل می‌شود، بدون هیچ تفاوتی. بله، سموئیل وقتی به آنجا رفت قربانی کرد، اما خداوند به او دستور می‌دهد: «یک گوساله با خود ببر و بگو: من آمده‌ام تا برای خداوند قربانی کنم.» هدف از این کار چیست؟ البته، همه اینها به نوعی فرضی است زیرا شائلول از او نپرسید؛ اما اگر او برای قربانی به همه می‌روم، آیا این فریب نیست؟ آیا هدف Bethlehem می‌پرسید و سموئیل پاسخ می‌داد: «من فریب دادن نیست؟ می‌توان گفت که از نظر فنی او حقیقت را می‌گفت زیرا قربانی کرد، اما در عین حال فریب داد! یا اگر از او خواسته می‌شد و این پاسخ او بود، فریب می‌داد. به نظر من، خداوند به او دستور داد که نه تنها پنهان نکند، بلکه فریب دهد!

بنابراین می‌توانید این سوال را در مورد اول سموئیل ۱۶ بپرسید: آیا دستور خدا به سموئیل فقط برای پنهان کردن بود یا فریب دادن؟ به نظر من، اگر این سوال پرسیده می‌شد و سموئیل آنچه را که خداوند به او دستور داده بود انجام می‌داد، نتیجه فریب عمدی بود! شائلول فکر می‌کرد که برای تقدیم قربانی به آنجا می‌رود و نه برای مسح پادشاه جدید. بنابراین مطمئن نیستم که این تمایز به اندازه‌ای که کاپزر می‌گوید مفید باشد. کوری تن بوم محافظت از یهودیان در جنگ جهانی دوم. e.

حالا سوالی که مطرح شد این بود که راحاب چه باید می‌گفت. من اشاره کردم که کوری تن بوم پناهندگان زیادی را پنهان کرد. این از مقاله‌ای است که در کتابشناسی شما با عنوان «آیا دروغ راحاب گناه بود؟» نوشته پیتر بارنز آمده است. او می‌گوید که کوری تن بوم بسیاری از پناهندگان، به ویژه یهودیانی که از استبداد نازی فرار می‌کردند را نجات داد. کوری تن بوم خود را متعهد کرد که دروغ نگوید، حتی برای نجات کسانی که از دست گشتاپو پنهان شده بودند. او معتقد است که خداوند به راستگویی با محافظت کامل احترام می‌گذارد. او از گفتن حقیقت به گشتاپو حمایت می‌کرد، مهم نبود که جان چند یهودی در خطر باشد. از این نظر، راحاب باید حقیقت را می‌گفت و به این اعتماد داشت که خداوند به وسیله‌ای از دو جاسوس اسرائیلی محافظت خواهد کرد. حالا فکر می‌کنم اگر قرار بود همیشه بدون استثنا حقیقت را بگویید، باید می‌گفتید که راحاب باید می‌گفت «آنها روی پشت بام هستند» و سپس انتظار داشتید که خداوند به وسیله‌ای از آنها محافظت کند. جی‌آی پکر در رویکردی که به نظر من بهتر است، گفت: «ممکن است راحاب فرمان نهم را زیر پا نگذاشته باشد، زیرا او علیه همسایه‌اش شهادت دروغ نمی‌دهد، بلکه به نفع اوست.» «به عبارت دیگر، سخنان او برای اجرای عدالت برای همسایه‌اش بود، نه بی‌عدالتی. رشدونی می‌گوید: «اگر راحاب حقیقت را می‌گفت، همانطور که کوری تن بوم گفت، به گناه آزمایش خدا محکوم می‌شد.» او این را با وسوسه شیطان علیه مسیح که او را ترغیب می‌کرد از بالای معبد ببرد، زیرا خدا

به فرشتگانش قول داده بود که از قومش محافظت کنند، مقایسه می‌کند. پدیدن از بالای معبد به معنای درخواست یک معجزه بی‌فایده ناخواسته از خدا بود! بنابراین، پیچیده می‌شود. این موضوع پیامدهای زیادی دارد.

من از برادر اندرو و قاچاق کتاب مقدسش نام بردم، و در نقدی بر ف. برادر اندرو و قاچاق کتاب مقدس کتابش با عنوان «*اخلاق قاچاق*»، نقدی از گرگ برانسن، او می‌گوید: «یکی از نقاط ضعف کتاب، تلاش برای اثبات این است که فعالیت قاچاق او انحراف از حقیقت‌گویی نیست. ظاهراً اندرو احساس می‌کند که مجبور است استدلال کند که وقتی کتاب مقدس را قاچاق می‌کند، دروغ نمی‌گوید. در اینجا باید دو نکته را گفت. اول، اندرو نباید هیچ اجباری برای دفاع از خود در برابر این مشاهده که او طبق معمول کتاب مقدس حقیقت را نمی‌گوید، احساس کند؛ و همچنین نباید احساس کند که باید از دروغ گفتن آشکار به مرزبانان عقب‌نشینی کند. در بحث اندرو در این مورد، او دوباره به تمایز بین پنهان‌کاری و دروغ‌گویی می‌پردازد. او می‌گوید: «شما باید مراقب باشید که تمایز بین پنهان‌کاری و دروغ‌گویی را رعایت کنید. تا جایی که به خدمت من مربوط می‌شود، من هرگز دروغ نخواهم گفت. من هم به شدت دعا می‌کنم که مجبور به گفتن حقیقت نباشم.» او در فصل آخر کتابش توضیح می‌دهد که همیشه حقیقت را می‌گوید، اما گاهی بخش مهمی از آن را پنهان می‌کند. گاهی چیزهایی می‌گوید که نگهبانان تفسیر متفاوتی از آن خواهند داشت. به عبارت دیگر، او آنها را فریب می‌دهد. حال فکر می‌کنم اگر به ما اجازه داده شود که در شرایط خاص از گفتن حقیقت منحرف شویم، چنین رفتاری می‌تواند از نظر اخلاقی توجیه شود، اما بحث در مورد اینکه این رفتار با رفتاری مانند گفتن حقیقت سازگار است، شوخی‌پرداز است. اگر اندرو قصد فریب شنونده خود را داشته باشد، حقیقت را به روشی که معمولاً کتاب مقدس ایجاب می‌کند، نگفته است. او با گمراه کردن آگاهانه شنونده خود از طریق تاکتیک‌هایش، به همان اندازه دروغ گفته است.

بنابراین، این یک سوال اخلاقی جالب و پیچیده است. من این زمان را صرفاً به این دلیل صرف آن کردم که فکر می‌کنم چیزی است که باید در مورد آن فکر کنید و سعی کنید آن را حل کنید. این نکته را هم اضافه می‌کنم تقریباً همه این مثال‌ها در زمینه حکومت‌های تمامیت‌خواه سوءاستفاده‌گر یا شرایط جنگ هستند. فکر نمی‌کنم اکثر: ما با زندگی در این کشور زیاد با این نوع مسائل روبرو شویم. اگر تحت حکومت‌های سرکوبگر تمامیت‌خواه زندگی می‌کردید، به خصوص به عنوان یک مسیحی، احتمالاً دائماً با این نوع معضلات اخلاقی زندگی می‌کردید و باید در مورد آن فکر می‌کردید و از آنها عبور می‌کردید.

او Netherlands کودکی، در دوران اشغال آلمان بزرگ شده است Holland می‌توانم بگویم همسر من در و به طور تصادفی به مردم شلیک می‌کردند. Amsterdam به خوبی به یاد دارد که سربازان آلمانی رژه می‌رفتند والدینش در آن زمان به برخی از یهودیان در خانه خود پناه داده بودند. والدینش دیگر زنده نیستند، اما فکر می‌کنم آنها را به اندازه کافی می‌شناسم که بگویم اگر یکی از آن سربازان آلمانی، مانند ماجرای راحاب، به در خانه‌شان می‌زد و می‌پرسید که آیا شخصی در خانه پنهان شده است، آنها در را باز نمی‌کردند و می‌گفتند "بله، آنها آنجا در

کمد پنهان شده‌اند" و انتظار داشتند خدا مداخله کند. آنها این کار را نمی‌کردند! مطمئنم که آنها احساس می‌کردند که مسئولیتشان محافظت از آن شخص با کلماتشان است، حتی اگر این به معنای گمراه کردن یا فریب دادن آن سربازان آلمانی باشد. بنابراین یک تعهد بالاتر وجود دارد. این تعهد در آن دسته قرار می‌گیرد.

همه اینها تحت ب. فرستادن جاسوسان به اریحا ۴. عبور از اردن - یوشع ۱: ۳-۵: ۱ الف. عبور از رودخانه با یک Israel «یوشع ۱: ۳-۵: ۱ Jordan بود ۴». عبور از رودخانه «Jericho...» ب. ۳. «فرستادن جاسوسان به land of Canaan چیز بسیار خطرناک روبرو شد: آنها برای ورود به رودخانه باید از رودخانه عبور می‌کردند. عبور از رودخانه در یک موقعیت نظامی، فرد را در موقعیت بسیار نامساعدی قرار می‌دهد. در آیه ۲ از فصل ۳ به مدت سه روز در کنار رودخانه اردو زده بودند. اگر در فصل ۳ آیه ۱۵ بیشتر Jordan متوجه می‌شوید که آنها پیش بروید، می‌خوانید: «رود اردن در تمام طول برداشت در مرحله سیل است» - این زمان عید فصیح بود. به این مانع برای ورودشان به رودخانه نگاه Jordan، بنابراین آنها اینجا هستند، در کنار رودخانه اردو زده‌اند؟ Jordan و رودخانه در مرحله سیل بود. نمی‌دانم چند نفر از شما رودخانه را دیده‌اید، land of Canaan می‌کنند غوغای Jordan «من سال‌ها پیش آنجا بودم و رودخانه در مرحله سیل نبود، در فصل خشک بود. می‌دانید، آهنگ شبیه یک نهر کوچک بود. اما در مرحله سیل، Jordan قدرتمند «را می‌شنوید - شبیه رودخانه قدرتمند نبود مطمئنم که کاملاً متفاوت به نظر می‌رسد، چون در فصل بارندگی آنجا، آب از روی آن نوع خاک می‌ریزد و سیل و این کار سختی بود Jordan مجبور بودیم از رودخانه عبور کنیم Israel راه می‌افتد. بنابراین

اما خداوند نشانه ای می‌دهد. به آیه 9 توجه کنید: «یوشع به بنی اسرائیل گفت: بیایید و به سخنان خداوند، خدای خود، گوش دهید. اینگونه خواهید بود». بدانید که خدای زنده در میان شماست و او قطعاً کنعانیان، حتیان، حویان، فرزریان، جرجاشیان، اموریان و یبوسیای را از پیش روی شما بیرون خواهد راند. بنگرید، صندوق عهد شد «آیه ۱۳»: به محض اینکه کاهنانی که صندوق خداوند Jordan خداوند تمام زمین، پیشاپیش شما وارد خواهد خداوند تمام زمین - را حمل می‌کنند، پا به اردن بگذارند، آب‌های آن که به پایین جریان دارند، قطع شده و به - «صورت توده‌ای در خواهند آمد»

بنابراین خداوند به یوشع می‌گوید (و از طریق یوشع به مردم می‌گوید)، که این همان چیزی است که اتفاق خواهد افتاد، و در آیه ۱۵ ب می‌خوانید: «اما به محض اینکه کاهنانی که صندوق عهد را حمل می‌کردند به اردن رسیدند و پاهایشان به لبه آب رسید، آب از بالادست رودخانه متوقف شد. در فاصله بسیار دوری، در شهری به نام آدم در مجاورت صرتان، به صورت توده‌ای انباشته شد.» حال، صرتان حدود ۲۰ مایل در شمال جایی که و Jericho روبرو است Jordan در حال عبور از Jordan. Israel از رود اردن عبور می‌کند، قرار دارد Israel حدود ۲۰ مایل در شمال، جریان رودخانه مسدود شده بود. بنابراین آب از جایی که بنی اسرائیل بودند، جاری نشد، اما این دقیقاً زمانی زمان‌بندی شده بود که کاهنان صندوق عهد را برداشتند و شروع به حرکت به سمت ... کردند

Jericho به طوری که کاملاً قطع شد و مردم از روبرو عبور کردند. Jordan River.

را دارید، در آیه ۱۳ یادداشتی وجود دارد که می‌گوید: «آب‌هایی که به NIV اگر کتاب مقدس مطالعه پایین دست جریان دارند، به صورت توده‌ای قطع خواهند شد.» در این یادداشت آمده است: «کلمه عبری برای توده» در آیه ۱۶ نیز یافت می‌شود؛ این احتمال وجود دارد که خداوند از وسیله‌ای فیزیکی مانند رانش زمین برای «در مکانی به نام آدم در نزدیکی ورودی بیوق استفاده کرده باشد. اخیراً در سال Jordan مسدود کردن رودخانه انسداد آب در این منطقه ثبت شده است که بیش از ۲۰ ساعت طول کشیده است، اما هنوز از عنصر ۱۹۲۷، از یک دره باریک با دیوارهایی در دو طرف عبور Jordan معجزه‌آسا کاسته نشده است.» در آن منطقه، رودخانه Jordan می‌کند و بیش از یک نمونه وجود داشته است که رانش زمین یا زلزله، رودخانه را مسدود کرده است ممکن است حادثه‌ای از این نوع رخ داده باشد، اما همانطور که در این یادداشت آمده است، «عنصر Jordan River. معجزه‌آسا کاسته نشده است.» خداوند از آن استفاده کرد و آن را دقیقاً زمان‌بندی کرد تا آنچه را که گفته بود، محقق کند و آنها توانستند از آن عبور کنند.

بنابراین، این فصل ۳ است. در فصل ۴، به یوشع دستور داده می‌شود که ب. نصب سنگ‌ها: سنگ قبر دوازده سنگ، یکی برای هر قبیله، تهیه کند و بنای یادبودی برای این نجات خداوند برای بنی‌اسرائیل بسازد، زیرا در ۴:۴ می‌خوانید: «پس یوشع دوازده مردی را که از بنی‌اسرائیل Jordan River آنها توانستند از ... عبور کنند تعیین کرده بود، از هر قبیله یک نفر، فراخواند و به آنها گفت: پیشاپیش صندوق عهد یهوه، خدای خود، به وسط ... هر یک از شما سنگی را به تعداد قبایل بنی‌اسرائیل بر دوش خود بردارد تا در میان شما نشانه Jordan بروید در Jordan باشد. در آینده، وقتی فرزندانمان می‌پرسند: «این سنگ‌ها به چه معناست؟» به آنها بگویید که جریان آب قطع شد. این سنگ‌ها Jordan ... آب‌های Jordan مقابل صندوق عهد خداوند قطع شد. وقتی از ... عبور کرد بنابراین، در اینجا یک یادآوری بصری از کاری که «Israel برای همیشه یادبودی برای قوم ... خواهند بود خداوند انجام داده است، آورده شده است. وقتی به آیه ۲۱ در فصل ۴ می‌روید، جایی که آن دوازده سنگ واقعاً نصب شده‌اند، یوشع می‌گوید: «در آینده، وقتی فرزندانمان از پدرانشان بپرسند: «این سنگ‌ها به چه معناست؟» به پیش از شما، Jordan، آنها بگویید: «اسرائیل از اردن بر روی زمین خشک عبور کرد.» زیرا خداوند، خدای شما همان کرد که با آنها کرده بود Jordan رود اردن را خشک کرد تا شما عبور کردید. خداوند، خدای شما، با آنها وقتی که آنها را پیش از ما خشک کرد تا ما عبور کنیم.» و سپس به آیه ۲۴ توجه کنید: «او این کار را Red Sea کرد تا همه مردم زمین بدانند که دست خداوند قدرتمند است و تا شما همیشه از خداوند، خدای خود بترسید.» شما دوباره به همان مضمونی برمی‌گردید که با بلاهای خروج داشتید: «تا مصریان بدانند که من یهوه هستم؛ تا بدانند که من یهوه هستم.» در اینجا نمونه دیگری از یک داستان مشابه آمده است. بنابراین خداوند دوباره Israel وجود و قدرت خود را نشان می‌دهد.

نکته دیگری که به نوعی با زمان عبور از دریای سرخ موازی است ج. موازی با عبور از دریای سرخ این است که همانطور که رهبری موسی در زمان خروج تأیید شد، رهبری یوشع نیز در اینجا به روشی مشابه تأیید تا Israel می‌شود. توجه کنید که در آیه ۳:۷، خداوند به یوشع گفت: «امروز تو را در نظر همه بزرگ خواهیم کرد بدانند که من با تو هستم، همانطور که با موسی بودم.» سپس به یوشع ۴:۱۴ نگاه کنید: «آن روز خداوند یوشع را و آنها در تمام روزهای زندگی‌اش او را احترام می‌کردند، همانطور که موسی را Israel در نظر همه بزرگ داشت احترام می‌کردند.» این بسیار شبیه به خروج ۱۴:۳۱ است، جایی که پس از رهایی از طریق دریای سرخ، می‌خوانید: «چون بنی‌اسرائیل قدرت عظیمی را که خداوند در برابر مصریان نشان داد دیدند، مردم از خداوند ترسیدند و به او و به بنده‌اش موسی اعتماد کردند.» حال، همانطور که این اتفاق برای موسی افتاد، اینجا نیز برای یوشع اتفاق می‌افتد.

بیباید به مورد ۵ برویم و سپس کمی استراحت کنیم. مورد ۵ ختنه و اردو زدن در جلجال - یوشع ۵: ۲-۱۲. ۵. ختنه و اردو زدن در جلجال: یوشع ۵: ۲-۱۲ «است. به نظر من، آیه ۵: ۱ به ما می‌گوید که چگونه اسرائیل» بلافاصله پس از ورود به سرزمین، توانست مردانی را که در دوران بیابان ختنه نشده بودند، ختنه کند و همچنین عید فصح را بدون حمله کنعانیان برگزار کند. آیه اول می‌گوید: «چون همه پادشاهان اموری در غرب اردن و همه پادشاهان کنعانی در امتداد ساحل شنیدند که خداوند چگونه رود اردن را پیش روی بنی‌اسرائیل خشک کرده بود تا ما از آن عبور کنیم، دلشان آب شد؛ دیگر جرأت رویارویی با بنی‌اسرائیل را نداشتند.» بنابراین، اراده کنعانیان روزهای اولیه Israel برای مقاومت به دلیل ترس از بین رفت، و به نظر من خداوند این را به گونه‌ای رقم زد که در سرزمین موعود به جای جنگ، صرف عبادت و تجدید پیمان شود. جنگ در راه بود، اما کارهای مهمتری درگیر شدن در جنگ انجام می‌شد. اولین کار این بود که همه مردانی که در Israel وجود داشت که باید قبل از طول سی و هشت سال در بیابان ختنه نشده بودند، اکنون ختنه می‌شدند.

به نظر می‌رسد واضح است که ختنه در دوران بیابان رواج نداشته است. در آیه ۲ می‌خوانید: «خداوند به یوشع فرمود: چاقوهای سنگ چخماق بساز و بنی‌اسرائیل را دوباره ختنه کن.» پس یوشع چاقوهای سنگ چخماق ساخت و بنی‌اسرائیل را در جبعة هار الوط ختنه کرد. دلیل این کار او این بود: همه کسانی که از آنجا بیرون آمدند تمام قومی که Egypt همه مردانی که در سن جنگ بودند - پس از ترک آنجا، در بیابان در راه مردند - Egypt ختنه نشده، بیرون آمدند ختنه شده بودند، اما تمام مردمی که در بیابان در طول سفر از آنجا متولد شدند بودند. بنابراین، به مدت چهار سال، نسلی دارید که ختنه نشده بودند. اکنون به یوشع دستور داده شده بود که این کار را انجام دهد.

حال این سوال پیش می‌آید که چرا همه آن مردان طبق مقررات شریعت موسی در دوره بیابان ختنه نشدند؟

هیچ توضیح مستقیمی در این مورد وجود ندارد. به اعداد ۱۴:۳۴ نگاه کنید - در آنجا و همچنین در مزمو ۹۵ به این موضوع اشاره شده است - پس از اینکه جاسوسان به قادش برنوع رفتند و گفتند: «ما نمی‌توانیم زمین را فتح کنیم»، خداوند آنها را به سی و هشت سال در بیابان محکوم کرد، و در آن آمده است: «چهل سال - یک سال برای هر چهل روزی که زمین را کاوش کردید - به خاطر گناهان خود رنج خواهید برد» و سپس به عبارت بعدی توجه تحت Israel، کنید: «و بدانید که داشتن من علیه شما چگونه است». بنابراین، برای آن دوره سی و هشت ساله داوری خداوند بود.

به مزمو ۹۵:۹ نگاه کنید و به این موضوع فکر کنید. در آن از مریبا و مسا صحبت شده است «جایی که پدران شما مرا آزمایش و امتحان کردند»، اما سپس به آیه ۱۰ نگاه کنید: «چهل سال از آن نسل خشمگین بودم. گفتم: آنها قومی گمراه دل هستند و راه‌های مرا شناخته‌اند! پس در خشم خود سوگند یاد کردم که آنها هرگز به این دوره سی و هشت ساله تحت داوری خدا بوده است، Israel آسایش من راه نخواهند یافت»! به نظر می‌رسد که و شاید به همین دلیل، اگرچه هیچ بیان صریحی در این مورد وجود ندارد، اما به کار بردن نشان عهد ختنه مناسب نبود و انجام نشد. اما خداوند در اینجا صریح است: اکنون باید انجام شود، و بنابراین نسل جدید در یوشع ۵ ختنه می‌شود.

سپس عید فصح برگزار می‌شود. ۵:۱۰ می‌گوید: «در عصر روز چهاردهم ماه، در حالی که در پسخ در جلجال بنی‌اسرائیل عید فصح را جشن گرفتند». ظاهراً از سال دوم سرگردانی، Jericho جلجال در دشت اردو زده بودند در بیابان، عید فصح نیز برگزار نشده بود. در اعداد ۹ (به یاد داشته باشید که در مورد آن صحبت کردیم)، عید فصح برگزار می‌شد و برخی از کسانی که از نظر آیینی نجس بودند، نمی‌توانستند در آن زمان آن را برگزار کنند، اما تمهیداتی اندیشیده شده بود تا آنها بتوانند در دوره بعدی در آن شرکت کنند. اما، جدا از اشاره اعداد ۹ به هنوز در سینا بودند، هیچ اشاره دیگری به Israel برگزاری عید فصح، سال دوم پس از خروج، در حالی که برگزاری عید فصح وجود ندارد.

البته، کسانی که ختنه نشده بودند نمی‌توانستند عید فصح را برگزار کنند، زیرا ختنه نشدن آنها را از نظر مذهبی ناپاک می‌کرد. به خروج ۱۲:۴۳ نگاهی بیندازید: «خداوند به موسی فرمود: این است قوانین عید فصح: هیچ بیگانه‌ای نباید از آن بخورد. هر برده‌ای که خریده‌اید، پس از ختنه کردن او، می‌تواند از آن بخورد». به انتهای آیه ۴۸ بروید: «هیچ مرد ختنه نشده‌ای نمی‌تواند از آن بخورد. همین قانون در مورد بومیان و بیگانگانی که در میان شما زندگی می‌کنند، صدق می‌کند». اگر ختنه نشده‌اید، نمی‌توانید در عید فصح شرکت کنید. بنابراین نسلی وجود داشت که ختنه نشده بود و همان نسل نیز عید فصح را برگزار نکرده بود.

در اینجا خداوند بلافاصله پس از ورود به سرزمین موعود، تجدید پیمان مشارکت با قوم خود را فراهم می‌کند. او می‌خواهد به آنها اطمینان دهد که او خدای عهد آنهاست. او می‌خواهد آنها را در مواجهه با نبردهای آینده

که به زودی درگیر آن خواهند شد، تشویق کند.

رونویسی توسط کیت دانه‌ی
ویرایش خام توسط تد هیلدبرانت
ویرایش نهایی توسط الیزابت فیشر
روایت مجدد توسط تد هیلدبرانت